

فصلنامه آیین حکمت

سال سوم، تابستان و پاییز ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۹ - ۸

حرکت قطعیه و توسطیه

تاریخ دریافت: ۹۰/۶/۳

تاریخ تأیید: ۹۰/۵/۱۹

زینب شاوردی*

گرچه درباره وجود حرکت در بین فیلسوفان اختلاف است، اما حکمای مشائی، اشراقی و صدرایی در اصل وجود حرکت اتفاق نظر دارند. اختلاف حکمای مسلمان، اولاً در دلایلی است که برای اثبات حرکت اقامه می‌شود برخی وجود آن را بدیهی می‌دانند و بعضی دلایلی برای آن اقامه کرده‌اند. و ثانیاً در نحوه وجود حرکت است. برخی وجود حرکت را به معنای قطعیه می‌پذیرند و بعضی دیگر به معنای توسطیه. در این مقاله، ضمن طرح دیدگاه‌های حکمای مشاء، اشراق، میرداماد، صدرالمتألهین، علامه طباطبایی، دیدگاه‌های ویژه شهید مطهری نیز بیان شده است.

واژه‌های کلیدی: حرکت توسطیه، قطعیه، آن، وجود قار، وجود غیر قار.

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

طرح مسأله

بحث حرکت از قدیمی‌ترین مباحث تاریخ اندیشه بشری است. صدرالمتهلین بر اساس اصالت وجود و حرکت اشتدادی وجود، این بحث را از محدوده مسائل طبیعی فراتر برده و به حوزه مباحث متافیزیک و فلسفه به معنای خاص منتقل ساخته است فیلسوفان پیش از ملاصدرا و حتی معاصر او حرکت را از عوارض موجود طبیعی می‌دانستند.

صدرالمتهلین با استفاده از مسأله اصالت وجود، حرکت و سکون را به عوارض ذاتی وجود ملحق ساخت؛ یعنی حرکت و سکون محمولاتی هستند که بدون واسطه و مستقیماً عارض وجود می‌شوند. او حرکت و سیلان را از ناحیه مقولات و عوارض آنها خارج کرده و آن را جزء عوارض متن هستی قرار داده است. بر اساس این نظر، طرح مسأله حرکت در مباحث فلسفی دیگر به عنوان مسأله استطرادی نیست، بلکه مسأله حرکت، مسأله‌ای فلسفی است و اصالت وجود زمینه الحاق حرکت به هستی را فراهم نموده است.

مقدمه

جایگاه بحث هستی حرکت (هل هی)، مؤخر از چیستی (ما هی) آن است و بحث هستی حرکت، مقدم بر اثبات محرک اول و اقسام حرکت است؛ زیرا اثبات آنها منوط به اثبات وجود حرکت است.

مسأله هستی حرکت از دو حیث محل نزاع است، اولاً: در اثبات اصل وجود حرکت، میان فلاسفه از قدیم الایام اختلاف نظر وجود داشته است. ثانیاً: در نحوه وجود حرکت به دو معنای قطعیه و توسطیه نیز وحدت نظر وجود ندارد.

اثبات وجود حرکت

معنای اصطلاحی حرکت، تغییر تدریجی است. در اثبات وجود حرکت، مصداق باید با معنا مطابقت داشته باشد تا مفهوم تغییر تدریجی، حاکی از وجود خارجی حرکت باشد.

اثبات اصل وجود حرکت از دوران یونان باستان مورد اختلاف است. گروهی حرکت را حاکم بر تمام جهان طبیعت می‌دانستند و قائل به ثبات نبودند. در رأس این اندیشه، هراکلیتوس قرار داشت. او هر چیزی را در حال تغییر و تجدید می‌دانست و جمله معروفی دارد که: دوبار در یک رود قدم نمی‌توان گذاشت؛ زیرا همواره آب آن در حال تغییر است.

برخی دیگر، وجود حرکت را محال می‌دانند. پارمیندس وجود حرکت را نفی کرده است و شاگردش زنون الیائی انکار وجود حرکت را به صورت مستدل مطرح کرده است. ایشان تغییراتی را که حرکت نامیده می‌شود مجموعه‌ای از تغییرات دفعی پی در پی تلقی می‌کرده‌اند، مثلاً حرکت جسم از نقطه‌ای به نقطه دیگر را قرار گرفتن پی در پی آن در نقاط متوسط بین دو نقطه مفروض می‌انگاشته‌اند و به دیگر سخن: حرکت را به عنوان یک امر تدریجی پیوسته نمی‌پذیرفته‌اند، بلکه آن را مجموعه‌ای از سکونات پی در پی می‌پنداشته‌اند. (مصباح یزدی، ۲ / ۱۳۸۷: ۹ - ۲۸۸)

شاید بتوان گفت ارسطو راه اعتدال دو گروه قبل را در پیش گرفته است. او وجود حرکت و وجود سکون در طبیعت را اثبات کرده است. هرچند اگر نظر او تحلیل شود، سهم عمده را به تغییر تدریجی نداده است و تنها در چهار مقوله قائل به حرکت شده است. در اثبات حرکت نیز میان حکمای اسلامی اختلاف نظر وجود دارد.

تعریف حرکت دلالت بر وجود حرکت نمی‌کند، بلکه باید معنای حرکت با مصداق خارجی مطابق باشد و وجود خارجی حرکت مندرج در معنای آن باشد. لازمه این انطباق و اندراج، شناخت و اثبات وجود خارجی حرکت است. بنابراین، هستی حرکت باید به صورت مجزا مورد بحث قرار گیرد. صدرالمتهلین در *اسفار* بعد از فصل مربوط به تعریف حرکت، بلافاصله به نحوه وجود حرکت و دفع شبهات مربوط به دو معنای حرکت قطعی و توسطیه پرداخته است. استاد مطهری همین روند را در درس‌های *اسفار* طی کرده است و تنها در دو جا اشاره می‌کند که حرکت وجودش بدیهی است.

حرکت که وجودش این‌قدر بدیهی است، چگونه از نظر تعریف، وحدت

نظری در مورد آن پیدا نشده است. (مطهری، ۱ / ۱۳۸۲: ۳۷)

ایشان در جای دیگر می‌گویند:

حرکت امری است بین‌الوجود، ولی در عین حال متشابه الماهیه و متشابه المعنی. امری که وجودش این‌قدر واضح است، تعریف کردن و شکافتن معنا و ماهیتش این‌قدر مشکل است. (همان: ۴۶)

شاید بتوان گفت: صدرالمتهلین در اصل وجود حرکت قائل به بدهت است. البته بدهت وجود حرکت جای بحث دارد؛ زیرا ممکن است بدهتی که حرکت از راه حس دارد، یک خطا باشد، چنان که در مشاهده شعله جواله آن را مدور می‌بینیم، در صورتی که هر لحظه در یک مکان است، امر مدوری در خارج وجود ندارد و خیال یا حس مشترک با نگه‌داشتن تصویر جواله در مکان اول و اتصال آن به تصویر مکان دوم و سوم... آن را به صورت مدور در می‌آورد. این خطا در وجود حرکت نیز می‌تواند واقع شود، به گونه‌ای که شیء در خارج هر لحظه در یک مکان باشد، اتصال در پیمودن مسافت وجود نداشته باشد و تنها تعاقب

مکانی باشد، اما خیال آن را به صورت متصل ترسیم کند. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵:

(۲۹۱)

اثبات حرکت از راه برهان قوه و فعل

علامه در نهاییه و جلد چهارم اصول فلسفه و روش رئالیسم برهانی را برای اثبات وجود بالقوه و بالفعل اقامه می‌کند و از آن، وجود حرکت را نتیجه می‌گیرد. وجود تغیر و تبدل در جهان و اشیاء اطراف ما قابل انکار نیست و هر کسی بالعیان این تغیرات را مشاهده و احساس می‌کند. این تبدلات اعم از تغیر در جوهر، کم، کیف، این و مانند آن است. در تغیراتی که واقع می‌شود، میان وجود سابق و وجود لاحق، نسبت و ارتباط وجود دارد. هیچ‌کس از نطفه، انتظار درخت شدن ندارد؛ هسته، درخت می‌گردد و نطفه، انسان می‌شود. این نسبت در همه تبدلات وجود دارد. باغبان از کاشت هسته سیب، انتظار برداشت گندم را ندارد و واقف به این نسبت است. این ارتباط و نسبت، امری وجودی و عینی است و انتزاعی و اعتباری نیست، بلکه ارتباط نفس‌الامری است و انسان تنها به کشف آن می‌پردازد.

از طرف دیگر، در وجود رابط گفته می‌شود: وجود رابط، وجود للغیر است که دو طرف آن باید موجود باشند و تحقق هر دو طرف، موجب تحقق وجود رابط می‌شود. وجود رابط، اتحادی میان دو طرف خود تحقق می‌بخشد. در تبدل و تغیرات، نسبت، وجود رابطی است که میان دو موجود رابطه برقرار می‌کند و آن‌ها را با هم متحد می‌سازد. دانه و خوشه گندم به واسطه این نسبت متحدند، منتهی بحث در این است که هنگامی که دانه گندم موجود است، وجود بالقوه‌ای برای فعلیت یافتن موجود دیگر است و طرف دیگر آن، که خوشه گندم است،

وجود ندارد و طبق بیان فوق باید میان متبدل و متبدل‌الیه موجود ارتباط برقرار شود. علامه می‌گوید: خوشه گندم در این جا وجود بالفعل ندارد، ولی مرتبه ضعیف آن وجود دارد و این مرتبه با وجود بالقوه دانه متحد می‌شود. این مرتبه ضعیف و مرتبه قوی خوشه گندم (وجود بالفعل گندم) وجود واحدی هستند که در مراتب تشکیک دارند و اختلاف و اشتراک در وجود این مراتب یکی است. این تبدلات می‌توانند مراتب زیادی داشته باشند، لکن مراتب یک وجود واحد تشکیکی هستند و از هر مرتبه یک ماهیت انتزاع می‌شود. نطفه تبدیل به علقه می‌شود، علقه، مضغه می‌شود و مضغه انسان می‌گردد، این‌ها مراتب یک وجود واحد هستند که شدت و ضعف دارند. (طبایب‌ی، ۴/ ۱۳۸۲: ۳۰-۲۴)

علامه از این طریق وجود قوه و فعل را اثبات می‌کند. وقتی موجودی تبدیل به موجودی دیگری می‌شود، وجود سابق، قوه وجود لاحق و وجود لاحق فعلیت وجود سابق را دارد. وجود بالفعل از آن جهت که بالفعل است، حرکت ندارد و وجود بالقوه از جهت قوه بودن فاقد کمال بعدی است، اما می‌تواند کمال دیگری داشته باشد که همان حرکت است. هر چیزی که بالقوه است، بر مبنای تعریفی که ارسطو از حرکت کرد، کمال اول حرکت را برای وصول به فعلیت دارد، پس در تبدیل قوه به فعل حرکت واقع می‌شود. علامه از استدلال قوه و فعل وجود حرکت را نتیجه می‌گیرد. البته برخی از شاگردان ایشان بر این نتیجه اشکالاتی وارد دانسته‌اند. استاد مطهری در پاورقی جلد چهارم اصول فلسفه و روش رئالیسم این برهان را شرح داده است. (همان: ۳۴-۱۴) و به نظر می‌رسد این استدلال مورد تأیید ایشان است، ولی شاگردان دیگر علامه از جمله آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی به این برهان ایراد گرفته‌اند: خروج از قوه به فعل به نحو

تدریجی، تعریف اصطلاحی حرکت است. برای اثبات وجود حرکت این معنا باید بر مصداق مطابقت کند، در صورتی که بیان علامه خروج تدریجی را افاده نمی‌کند؛ زیرا در این استدلال شیء فعلیتی دارد و در آن قوه پذیرش فعلیت بعدی هست و بلافاصله فعلیت دیگری هست که قوه فعلیت بعدی را دارد، یعنی فعلیت‌های قبلی، هر کدام قوه فعلیت بالاتر از خود را دارند؛ این فعلیت‌ها بر هم مترتب می‌شوند و سکونات متتالی حاصل می‌شود. حرکت معنای اصطلاحی دارد و این استدلال اثبات نمی‌کند که خروج از قوه به فعل تدریجی است، علاوه بر آن، حرکت امری سیال و تدریجی است که اجزاء بالفعل ندارد. این برهان ترتب فعل بر قوه را مطرح می‌کند، ولی خروج از قوه به فعل را به نحو تدریجی اثبات نمی‌کند. به بیان دیگر، این استدلال اثبات می‌کند که وجود بالقوه با فعلیت مختص به خود ارتباط دارد و این ارتباط یا آگاهانه است، یعنی هدف و مطلوب موجود بالقوه قبل از تحقق عینی به وجود ذهنی برای متحرک محقق است و علم به غایت اعم از حرکت‌های ارادی و حرکت‌های طبیعی است، یا آگاهانه نیست، بلکه شیء متحرک با غایت خود رابطه وجودی دارد و این رابطه باید میان دو امر موجود باشد. پس غایت نزد شیء بالقوه حظی از وجود دارد، لکن علم و عدم علم متحرک به غایت، اثبات‌کننده خروج تدریجی نیست؛ زیرا خروج از قوه به فعل می‌تواند به دو صورت تدریجی و دفعی واقع شود. در این برهان، هر چند ترتب مراتب و گذر از آنها را برای شیء متحرک اثبات می‌کند، اما این عبور و گذر در آنات متتالیه هم رخ می‌دهد. بنابراین، تدریجی بودن خروج در این برهان اثبات نشده است. (مصباح یزدی، ۱۴۰۴: ۲۸۸)

اثبات وجود حرکت از طریق زمان

یکی از راه‌های اثبات حرکت از راه مقایسه سرعت و کندی اشیاء است که تحول دارند. برخی به کندی و بعضی به سرعت از قوه به فعل متبدل می‌شوند. سرعت تبدل نطفه به انسان با تبدل تخم مرغ به جوجه یکی نیست. مقایسه این اختلاف در سرعت، از طریق ابعاد جسمانی نیست، بلکه اشیاء بعد دیگری غیر از ابعاد سه‌گانه دارند. اجزاء این بعد در تجزیه‌پذیر بودن با ابعاد جسمانی اشتراک دارند، ولی در قارّ بودن اختلاف دارند. اجزاء آن در وجود اجتماع ندارند و تحقق آن‌ها به نحو تدریجی است. این بعد، وصف حرکت است و از وجود این وصف به وجود موصوف آن پی می‌بریم.

نحوه وجود حرکت

حرکت به دو معنای توسطیه و قطعیه به کار برده می‌شود؛ حرکت توسطیه و قطعیه دو قسم از حرکت نیستند. این دو معنا مشترک لفظی هستند و قدر مشترک ندارند؛ دو مفهوم مغایری هستند که ممکن است از یک مصداق انتزاع شوند یا این که یکی از آن‌ها مصداق داشته باشد و دیگری مصداق نداشته باشد.

استاد مطهری تعبیر حرکت قطعیه و حرکت توسطیه را تعبیر دقیقی نمی‌داند؛ زیرا این تعبیر دو قسم بودن حرکت را می‌رساند. ایشان اصطلاح حرکت به معنای قطع و حرکت به معنای توسط را مناسب‌تر می‌داند. (مطهری، ۱۱ / ۱۳۸۸:

۶۴ - ۶۵)

بعد از اثبات اصل وجود حرکت در خارج، بحث در این است که نحوه وجود حرکت در خارج چگونه است؟ آیا تحقق حرکت در خارج به معنای توسطیه یا قطعیه است؟ آیا دو معنا از یک مصداق حکایت می‌کنند و موافق همدیگر هستند

یا دو معنایی هستند که یکی از آنها می‌تواند مصداق داشته باشد و دیگری مصداق ندارد و تنها در ذهن محقق است.

سه نظر درباره نحوه تحقق حرکت

- ۱- نظر ابن سینا و متأخرین او تا زمان میرداماد: از دو معنای حرکت، حرکت توسطیه در خارج تحقق دارد و حرکت قطعیه در ذهن وجود دارد. حکیم سبزواری نیز قائل به همین نظر است.
- ۲- حرکت قطعیه در خارج تحقق دارد و حرکت توسطیه، امری ذهنی و انتزاعی است.
- ۳- هر دو معنای حرکت در خارج تحقق دارند.

قول ابن سینا در باب نحوه تحقق حرکت

شیخ در *طبیعیات شفا* هر دو معنای حرکت را بیان می‌کند و از تحقق خارجی حرکت توسطیه دفاع می‌کند. صدرالمتألهین حدود هفت مطلب را در نقد و بررسی کلام شیخ ذکر می‌کند. ایشان به دنبال اثبات این است که تحقق خارجی تنها از آن حرکت توسطیه نیست.

قال الشيخ في الشفاء: [الحركة اسم لمعنيين]

معنای اول: حرکت به معنای قطعیه است و ذهن آن را به عنوان یک امر واحد متصل از ابتدا تا آخر مسافت درک می‌کند؛ مبدأ آن، اول مسافت است و پایان آن، نهایت حرکت می‌باشد و از اول تا آخر راه افتادن، یک واحد است. ابن سینا این معنای حرکت را تنها در ظرف ذهن موجود می‌داند و معتقد است این معنا در خارج نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا امری که از ابتدا تا انتها متصل باشد، در

خارج تحقق ندارد. وقتی حرکت کامل می‌شود، چیزی از آن در خارج نخواهد ماند؛ زیرا لحظه‌های قبل آن رفته است و اگر در حال حرکت باشد، این امر متصل هنوز محقق نشده است و هر مقدار حرکت را کوتاه کنیم، باز هم می‌توان درباره آن، این سؤال را پرسید که چگونه این معنای حرکت در خارج موجود است، در حالی که تا قبل از به پایان رسیدن هنوز محقق نشده و وقتی به انجام رسد، قسمت‌های قبل آن معدوم شده است؛ لحظه‌های قبل حرکت آن فائاً معدوم می‌شوند، لکن در خیال لحظه قبلی و بعدی جمع می‌شوند. (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۴ - ۱۳)

بیان شیخ درباره حرکت قطعی، شامل دو استدلال است: استدلال اول بر استحالة تحقق آن در خارج؛ استدلال دوم بر وجود حرکت قطعی در ذهن. استدلال اول: امر متصل معقول - در این جا معقول توصیف امر متصل است و از ذات و ذاتیات آن نیست - برای متحرک از مبدأ تا منتهی در خارج وجود ندارد؛ چون تا وقتی که شیء متحرک به انتها نرسیده، حرکت کاملاً موجود نشده است و هنگامی که حرکت به پایان می‌رسد، حرکت متحرک تمام و باطل می‌شود. حرکت مشبک با عدم است و این معنا از حرکت در خارج وجود ندارد و آنچه در خارج تحقق دارد، معنای توسطیه است. طبق این بیان حرکت دو قسم نیست، بلکه دو معنا است. (همان)

استدلال دوم: حرکت قطعی در ذهن وجود دارد. امر متصل قار، مانند جسم و خط در خارج هست، ولی امر متصل غیر قار، مثل حرکت در خارج نیست. ابن‌سینا در توضیح چگونگی تصور امری که در خارج وجود ندارد، می‌نویسد:

شیء متحرک، لحظه قبل در جایی بوده و لحظه بعد در جای دیگری است، لحظه قبل در خارج معدوم می‌شود و ذهن مانند دوربین عمل می‌کند؛ لحظه

معدوم را ضبط و حفظ می‌کند و تمام لحظاتی که در خارج معدوم می‌شوند، آن‌ها را به نحو قارّ ضبط می‌کند و این حرکت در ذهن از ابتدا تا انتها وجود دارد. حرکت می‌تواند به صورت امر متصل در ذهن محقق شود. بودن این حرکت در مکان اول، مکان دوم، مکان سوم... به نحو تدریج به ذهن می‌آیند و با هم موجود می‌شوند. (همان)

معنای دوم: حرکت توسطیه در خارج موجود است و آن عبارت است از بودن شیء بین مبدأ و منتهی، به گونه‌ای که هر «آن» در یک حد است و «آن» قبل و «آن» بعد در آن حد نیست. آن‌ا فائاً حدودی که جسم در آن‌ها قرار دارد، تغییر می‌کند. این حالت بودن شیء بین مبدأ و منتهی، تا وقتی که شیء متحرک است، برای او دوام دارد و تغییری در آن رخ نمی‌دهد؛ اگر برای این حالت نسبت به مبدأ و منتهی دوری و نزدیکی فرض شود، در واقع از آن مسافت و حدود آن است؛ زیرا شیء از آغاز حرکت تا پایان آن در هر حد از مسافت که باشد، به این حالت متصف است و این اتصاف به دوری و نزدیکی از آن مسافت است و بالعرض به وصف بودن شیء بین مبدأ و منتهی تعلق می‌گیرد. این وصف، امر ثابتی است که برای متحرک از لحظه خروج از مبدأ تا رسیدن به مقصد صادق است. در متحرک، بودن شیء بین مبدأ و منتهی اخذ شده است، ولی حد معین اخذ نشده است، بلکه متحرک دائماً در هر «آن» در حدی است و هیچ کدام از این حدها در معنای متحرک مأخوذ نیستند؛ زیرا اگر این حدها در معنای متحرک اخذ شده بودند، لازم می‌آمد با خروج متحرک از آن حد، معنا از او سلب شود. (ابن

نقض و ابرام‌های صدرالمতالیهین نسبت به کلام شیخ

۱- نحوه وجود حرکت قطعیه

مطلب اول به صورت اشکال بیان می‌شود. ملاصدرا قبل از استدلال، مطلبی را به عنوان تمهید ذکر می‌کند. زمان وجود دارد، منتهی نحوه وجود زمان با وجود سایر اشیاء تفاوت دارد. از باب مثال، نحوه وجود خداوند با وجود ممکنات تفاوت دارد و اگر وجود خداوند مانند ممکنات دانسته شود، حکم به این شده که خدا وجود ندارد.

وقتی مفهومی را می‌یابیم، مصداق آن باید متناسب با آن مفهوم باشد، یعنی مصداق با معنا باید مطابق باشد تا بتوان گفت: آن معنا وجود دارد. حرکت مصداقش صیوررت و سیلان است و این معنای وجود حرکت است. وقتی گفته می‌شود چیزی وجود دارد، یعنی وجودش به گونه‌ای است که وقتی به ذهن می‌آید، مفهوم آن می‌آید و مفهوم نیز به گونه‌ای است که وقتی به خارج می‌رود، بر مصداق صدق می‌کند. مفهوم در خارج همان مصداق است و مصداق به معنای تحقق مفهوم است.

هر ماهیتی نحو خاصی از وجود دارد. وقتی گفته می‌شود این مفهوم و ماهیت در خارج تحقق دارد، عبارت است از این که امر خارجی مصداق مفهوم و ماهیت است و حد ماهیت در آن مصداق خارجی یافت می‌شود. ابن‌سینا این را در باب مضاف به این صورت بیان می‌کند که معنای وجود اضافه در خارج این است که حد اضافه، بر اشیاء فراوانی که در خارج هستند، صدق می‌کند. وقتی گفته می‌شود شی‌ای وجود دارد، یعنی معنایی که در ذهن هست بر عین صدق می‌کند. حرکت، زمان، استعداد، قوه و غیره از همین قبیل است؛ وقتی سخن از وجود آن‌هاست، به این معنا است که مفاهیم آن‌ها مصداق داشته باشد و مفهوم

هر کدام از وجود حرکت، وجود زمان، ... بر آن مصداق صدق کند. (ملاصدرا، ۳ / ۱۳۸۳: ۳ - ۳۲) صدرالمتألهین در این مقدمه معنای وجود داشتن و نداشتن را بیان می‌کند. وجود داشتن یعنی مفهوم بر مصداق خارجی دلالت می‌کند و مصداق خارجی مطابق مفهوم باشد و البته هر مفهومی مصداق متناسب با خودش را دارد. (همان: ۳۳)

اشکال کلام شیخ: شیخ در کلام خود وجود قارّ را مصداق برای وجود حرکت نمی‌داند، ولی این را نمی‌توان دلیل قرار داد که وجود سیال مصداقی برای حرکت نیست. شیخ یک نحو وجود، یعنی وجود قارّ را برای حرکت قائل نشده است، ولی این به معنای انکار مطلق حرکت نیست اگر وجودی متناسب با مفهوم حرکت باشد، باید قائل شویم حرکت هست. (همان)

صدرالمتألهین می‌نویسد:

عجیب است که شیخ قائل به وجود زمان متصل در خارج است؛ زیرا به سال، ماه، روز و ساعت تقسیم می‌شود و انقسام آن بی‌نهایت است. حرکت به معنای قطعیه، مطابق زمان است و حرکت نزد شیخ، محل و علت قابلی زمان است. اگر این معنای حرکت در خارج معدوم باشد، چگونه می‌تواند محل و علت قابلی زمان باشد. (همان)

۲- وصف بودن حرکت توسطیه برای جسم

مطلب دوم در توجیه کلام شیخ است. ملاصدرا می‌گوید: شاید مراد شیخ از انکار وجود حرکت قطعیه در خارج این است که حرکت، وصف برای جسم است و موصوف از وصف انفکاک‌ناپذیر است، در صورتی که حرکت قطعیه غیر قارّ است و نحو وجود جسم، ثابت و قارّ است. اگر حرکت قطعیه بخواهد در

خارج موجود باشد، باید نحوه وجود آن مانند جسم ثابت باشد. جسم وقتی حادث می‌شود، جوهر ثابتی است که همه اجزایش در هر آن از زمان موجود و استمرار در بقا دارند، در حالی که حرکت قطعی در «آن» وجودی ندارد و اجزایش به صورت تدریجی حادث می‌شوند و اگر حرکت به این معنا وصف برای جسم باشد، تخلف وصف از موصوف لازم می‌آید. پس حرکت به معنای توسطیه در خارج موجود و وصف جسم است؛ زیرا این معنای حرکت بعد از حدوث، استمرار در وجود دارد و استمرار آن مانند استمرار جسم است و نحوه وجود آن با جسم یکسان است. (همان: ۳۴ - ۳۳)

صدرالمتألهین بعد از توجیه کلام شیخ، خود به پاسخ آن بر مبنای مشهور می‌پردازد و می‌گوید:

محل و قابل حرکت، جسم به جهت ثابت بودنش نیست، بلکه محل حرکت، جسم است، از آن جهت که مرکب از ماده و صورت است و خود جسم ثابت نیست. صورت جسمیه آن ثابت و قرار دارد و جزء دیگر آن قرار ندارد و حرکت وصف جزء مادی جسم است و حیثیت ماده قبول است و تدریجاً بالفعل می‌شود، حرکت وصف این حیثیت قبول و استعداد است. ماده آنآ فائاً حرکت را می‌پذیرد و متغیر است، همان‌طور که فاعل قریب حرکت متغیر و متجدد است. حرکت از جهت قابل و فاعل متغیر است و خود نیز وجودی متغیر و تدریجی دارد.

استاد مطهری می‌گوید: ملاصدرا در این پاسخ بر اساس نظر قوم مشی کرده است؛ زیرا ایشان جزء ثابتی را در جسم قائل نیست و صورت جسمیه را بنا بر حرکت جوهریه نیز متغیر می‌داند. از منظر ایشان، هر چه که بر آن زمان بگذرد، امر متغیر و متجدد است و بقا و استمرار ندارد. صورت جسمیه هم مشمول گذشت زمان است. (مطهری، ۱۳۸۸: ۷۶)

۳- نفی وجود قارّ حرکت قطعیه

صدرالمتألهین مجدداً در احکام قول شیخ می نویسد: نفی حرکت قطعیه به طور مطلق صحیح نیست و مراد شیخ از نفی آن، نفی وجود قارّ است. حرکت قطعیه مانند سایر امور، دارای وجودی ثابت و مستمر نیست. ملاصدرا برای توجیه خود دو شاهد می آورد. شاهد اول، گفتار شیخ در بیانی که می گوید:

لا يجوز أن يحصل بالفعل قائماً؛ جازئ نیست که حرکت بالفعل همه موجودیتش

جمع شود. (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۱۴)

شاهد دوم، همچنین می گوید:

ولا يكون لها في الوجود حصول قائم كما في الذهن (همان)

حرکت قطعیه حصول قائم و ثابت ندارد و این بیان نفی مطلق وجود حرکت نمی کند، معنای حرکت، آن گونه که در ذهن حصول قائم دارد، در خارج مطلقاً حصول قائم ندارد. حرکت قطعیه در ذهن، هر چند به حسب حدوث تدریجی است، لکن در بقاء دفعی است، برخلاف حرکت قطعیه در خارج که هم در حدوث و هم در بقاء تدریجی است. پس آنچه شیخ نفی می کند، وجود قارّ حرکت قطعیه است و این چیزی است که ما هم به آن قائل هستیم.

۴- علیت حرکت قطعیه برای وجود زمان

این مطلب باز جنبه توجیه دارد. شیخ در طبیعیات شفا شبهاتی که در خصوص زمان وارد شده را جواب داده است و وجود زمان را به عنوان وجود سیال و بی قراری اثبات کرده است که حدوث و فنای آن تدریجی است و زمان را مقدار حرکت دانسته است. حرکتی که زمان مقدار آن است، نمی تواند امر بسیط و فاقد مقدار باشد. بنابراین، حرکت توسطیه نمی تواند مطابق وجود کشش دار زمان باشد.

بعد از آن تصریح می‌کند که وجود زمان از وجود حرکت، ضعیف‌تر است و حرکت محل زمان است. (ملاصدرا، ۳/ ۱۳۸۳: ۳۴) این عبارات شیخ بر وجود حرکت قطعیه صراحت دارد و وجود آن را قوی‌تر از زمان می‌داند؛ زیرا حرکت، موضوع و علت قابلی زمان است.

اگر شیخ وجود حرکت قطعیه در خارج را نفی کند، متناقض با گفتار صریح او در *شفا* است. کسانی که شیخ به شبهات آن‌ها جواب می‌دهد، وجود زمان را انکار می‌کنند و قائلند: وجود زمان مانند جسم در «آن» نیست که قرار داشته باشد و لازم بیاید همه اجزایش در «آن» وجود داشته باشند و چون وجود زمان در «آن» محقق نیست، مطلق وجود آن را رد می‌کنند. شیخ تصریح می‌کند که زمان وجود دارد؛ در یک «آن» ندارد؛ بلکه ما فقط در ذهن لحظات قبل و بعد را جمع می‌کنیم. لحظات سابق و لاحق در خارج با هم جمع نیستند و ما نمی‌توانیم بگوییم زمان مطلقاً وجود ندارد. در حرکت، یک مسافت هست که متحرک این مسافت را طی می‌کند؛ در صورتی که دو ماشین یک مسافت را یکی با سرعت صد و دیگری با صد و شصت طی کنند، اگر هیچ امر دیگری غیر از متحرک و مسافت نباشد، چگونه است که یکی زود و دیگری دیر می‌رسد. اگر ظرفی وجود نداشته باشد که زود و دیر را به او نسبت دهیم، لازم می‌آید بین این دو ماشین در زود و دیر رسیدن فرقی نباشد، زودتر و دیرتر رسیدن توهم باشد و یک امر واقعی نباشد، در حالی که زود و دیر رسیدن به اعتبار ما نیست. رفتن از مکانی به مکان دیگر یک منشأ انتزاع دارد و آن را به خارج نسبت می‌دهیم؛ زود رفتن و سرعت داشتن هم باید به خارج نسبت داده شود و این تفاوت به مسافت مکانی نیست، بلکه مربوط به مقدار غیر قارّ زمانی آنهاست. زمان، مقدار حرکت است و از وجود

حرکت ضعیف‌تر است.

صدرالمتألهین می‌نویسد: شیخ در یک کتاب تناقض‌گویی نمی‌کند؛ از عبارت ایشان فهمیده می‌شود که حرکت قطعیه در خارج وجود دارد؛ زیرا این معنای حرکت، علت قابل و محل زمان است و حرکت اولی است به وجود، چنان که وجودش اقوی از زمان است. آنچه شیخ قصد نفی آنرا دارد، وجود قارّ حرکت قطعیه در خارج است. (همان: ۳۵)

۵- نفی وجود حرکت توسطیه

صدرالمتألهین در این مطلب بر وجود خارجی حرکت توسطیه اشکال می‌کند و می‌نویسد: در خارج حرکت به معنای توسطیه وجود ندارد؛ زیرا حرکت توسطیه، بودن شیء بین مبدأ و منتهی است و این معنا امر کلی است و افراد فراوانی دارد. کلی از آن جهت که کلی است، در ذهن است و قابل صدق بر امور کثیر است. بنابر قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» موجودات و اشیاء خارجی، همواره جزئی و شخصی هستند. در خارج، آنات وجود دارند؛ چون کون‌الشیء بین‌المبدأ و المنتهی است و این بودن از جهت بودن یک معنای واحد است؛ وحدتش هم وحدت کلی است و ظرف آن ذهن است؛ زیرا وحدت آن کلی است و در خارج وحدت با وصف کلیت موجود نمی‌شود؛ در خارج مصادیق آن، حقایق متکثره است و آن مصادیق عبارت است از این که در هر آنی، یک فرد بین مبدأ و منتهی موجود است. مجموع این آنات در خارج امتداد ندارند. (همان)

در این جا اشکالی مشابه اشکال بر ذرات صغار ذیمقراطیسی وارد است؛ زیرا اگر شیء در خارج آنات باشد و حرکت از جمع آنات به وجود آید از جمع

آنات اتصال و مقدار ایجاد نمی‌شود. بنابراین، در خارج، امر وحدانی کون‌الشی بین‌المبدأ و المنتهی نداریم و این امر فقط در ذهن است. در خارج آن‌ها وجود دارد و آن‌ها در کنار هم امر وحدانی نمی‌شوند. بنابراین، کون‌الشی بین‌المبدأ و المنتهی یک معنای کلی و در ذهن است و آن چیزی که در خارج است، همان آن است که در یک حد خاصی است و کون‌الشی بین‌المبدأ و المنتهی از اول تا آخر در ذهن است. ذهن از متحرک که بین مبدأ و منتهی پیش می‌رود، وحدتی می‌گیرد و این وحدت فقط در ذهن است. در خارج متحرک هر لحظه در یک آن است. (مطهری، ۱۳۸۸: ۹۰)

اگر این کلی به صورت کلی طبیعی در خارج به نحو کثرت وجود داشته باشد، دیگر حرکت به صورت امر واحدی در خارج نخواهد بود و در خارج حرکت توسطیه مجموعه سکونات پیاپی است که متصل دیده می‌شود و وحدت در ذهن وصف معنای کلی است، حال آن‌که به نظر شما حرکت در خارج به صورت امر واحد - و نه به صورت امور متکثر - موجود است. اگر حرکت واحدی در خارج وجود نداشته باشد و حرکت از اجتماع آنات متوالی پدید آمده باشد، از این امور کثیر در خارج سه اشکال به وجود می‌آید: تتالی آنات، تشافع حدود، کمال اول نبودن حرکت. (ملاصدرا، ۱۳۸۳/۳: ۳۵)

در تعریف حرکت گفته شده است: حرکت کمال اول است. کمال اول حرکت در مقابل کمال ثانی است، یعنی چیزی که قصد و توجه به سوی کمال دیگری دارد. شیء با حرکت می‌خواهد به چیزی برسد. اگر آن چیزی که در خارج است، آنات باشد، در حرکت خروج و خواستن نخواهد بود و آنچه در حرکت رخ می‌دهد، اموری است که دفعتاً رخ می‌دهند و بر این اساس، دیگر کمال اول هم

در تعریف حرکت صدق نمی‌کند. کلی بودن حرکت توسطیه در ذهن است و در خارج به صورت تتالی آنات است. این تتالی آنات دفعی است؛ زیرا میان آنات تدریج و اتصال وجود ندارد، بلکه آنات متتالی هستند که پشت سر هم آمده‌اند و حالت طلب و انتظار ندارد.

جواب صدرالمتألهین به اشکال وجود حرکت توسطیه

ملاصدرا در پاسخ به ایراد وجود خارجی حرکت به معنای توسطیه می‌نویسد: این معنای حرکت، اگرچه در قیاس با حصولات آنیه و زمانیه که عقل آن‌ها را اعتبار می‌کند، ابهام دارد، با این وجود، از جهت دیگر امری متشخص و متعین است. اگر این حرکت را نسبت به لوازم شش‌گانه آن بسنجیم، متعین می‌گردد. از حرکت توسطیه ابهام را به جهت موضوع معین، وحدت مسافت، وحدت زمان، فاعل معین و مبدأ و منتهی خاص می‌توان رفع کرد و امر متشخص می‌شود. ملاصدرا در ادامه بیان می‌کند که گرچه نوعی از اشتراک و کلی بودن در حرکت توسطیه مأخوذ است، و لکن حرکت، موجود ضعیف و سیالی است که قرار ندارد و این مقدار از تعیین که از ناحیه استناد به لوازم شش‌گانه به دست می‌آید، برای آن کافی است. (همان: ۳۶)

این پاسخ صدرالمتألهین، در حقیقت پاسخ به اشکال چهارمی است که به غیر از سه اشکال تتالی آنات، تشافع حدود و کمال اول نبودن حرکت توسطیه وارد می‌شود و آن اشکال این است که اگر حرکت توسطیه در خارج با حصولات آنیه و زمانیه‌ای محقق باشد که ذهن آن‌ها را اعتبار می‌کند، پس حرکت توسطیه در خارج وحدت حقیقی ندارد و به صورت متکثر موجود است و وحدت آن، نوعی وحدت ابهامی است. صدرالمتألهین در حقیقت در پاسخی که می‌دهد، این اشکال

را جواب می‌دهد، یعنی وحدت و تشخیص حرکت توسطیه در خارج را از طریق وحدت فاعل و مانند آن تأمین می‌کند.

اشکال استاد مطهری به جواب صدرالمتألهین و نظر ایشان درباره حرکت توسطیه

استاد مطهری اشکالی را که صدرالمتألهین بر حرکت توسطیه وارد کرده است، بسیار اساسی می‌داند، اما جواب ایشان را کامل نمی‌داند. استاد مطهری اشکال را با شرحی بیشتر مطرح می‌کند تا راهی برای پاسخ آن نماند.

اشکال این است که حرکت توسطیه که از نظر ملاصدرا کلی است، مصداقش چیست؟ کدام یک از حصولات آنیه یا حصولات زمانیه مصداق آن قرار می‌گیرد؟ اگر مصداق حرکت توسطیه با توجه به کلی بودن آن حصولات آنیه باشد، خود این حصولات آنیه به دو صورت مورد سؤال واقع می‌شوند: ۱- آیا این حصولات آنیه تحقق واقعی و بالفعل دارند؟ ۲- یا اموری هستند که وجودشان فرضی است؟ قبل از پاسخ در توضیح مصداق بودن حصولات آنیه، بیان می‌شود که حرکت توسطیه، امر بسیطی است که مصداق آن حصول جسم در «آن» معین در حدی از مسافت است و مجموع این حصولات جسم در آنات متعدد و در حدود مسافت که از ابتدای حرکت تا انتهای آن هستند، مصداق حرکت توسطیه است.

۱- اگر این حصولات آنیه وجود واقعی و بالفعل داشته باشند، به معنای این است که در هر آن در خارج حصول جسم در یک حد از مسافت به صورت واقعی رخ می‌دهد و در این صورت تشافع و تتالی آنات لازم می‌آید و این دلیل بر ابطال این نوع از حصولات آنیه است. (مطهری، ۱۳۸۸: ۹۰)

۲- اگر مصداق حرکت توسطیه، مجموعه‌ای از حصولات آنیه فرضی و بالقوه

باشد، حرکت توسطیه نیز امری فرضی می‌شود؛ زیرا در حرکت حدود اعتبار می‌شوند و وجود عینی ندارند و حرکت امری واحد و متصل است. همان‌طور که در جسم می‌توان حدودی اعتبار کرد، آن نیز در خارج محقق نیست و ذهن آن را از پایان زمان فرض می‌کند و در تقسیم زمان، حد مشترک قسمت‌های زمان آن است. وقتی حصولات آنیه که مصداق حرکت توسطیه هستند، فرضی هستند، به طریق اولی وجود این حرکت هم فرضی می‌شود. (همان: ۹۱)

بنابراین، حرکت توسطیه امر کلی نیست که حصولات آنیه اعم از بالفعل و بالفرض اجزاء یا مصادیق آن باشند؛ چون حصولات آنیه بالفعل به تشابه حدود منجر می‌شود که باطل است و حصولات آنیه فرضی نیز حرکت توسطیه را فرضی و ذهنی می‌کنند.

شق دیگر این است که حرکت توسطیه را امری کلی بدانیم و مصداق آن، حصولات زمانیه باشد. مراد از حصولات زمانیه، اجزاء کوچک زمان است که دارای امتدادی محدود است. اشکال این شق این است که حصولات زمانیه، گرچه برخلاف حصولات آنیه در خارج وجود دارند، لکن هیچ یک از آنها مصداق و جزئی از حرکت توسطیه نمی‌تواند باشد؛ زیرا حرکت توسطیه بسیط است و جزء ندارد، حال آن‌که اجزاء کوچک حرکت که زمانی خرد و اندک دارند بسیط نبوده و به اجزاء دیگر قابل قسمتند، حصولات زمانیه که اجزاء حرکت قطعی شده، در حقیقت خود مصداق و جزء حرکت قطعی می‌باشند. (همان)

صدرالمتألهین حصولات آنیه و زمانیه را مصداق حرکت کلی دانسته است که با ایرادات فوق استحاله این مصادیق روشن گردید.

شهید مطهری پاسخی را که صدرالمتألهین برای اشکال ابهام حرکت توسطیه

داده است نیز، کافی نمی‌داند و می‌نویسد:

این هم حرف عجیبی از مرحوم آخوند است. مگر معنی دارد که یک شیء از یک جنبه، شخصی باشد و از جنبه دیگر در آن ضربی از اشتراک و کلیت باشد.

(همان: ۳ - ۹۲)

یعنی طبق بیان ملاصدرا، حرکت توسطیه دو جنبه ابهام و تشخیص دارد که این مطلب درست نیست؛ زیرا امر کلی از آن جهت که کلی است، در ذهن وجود دارد و امر متشخص وجود خارجی دارد. پس شیء واحد در آن واحد نمی‌تواند هر دو وجود را داشته باشد.

بنابراین، ایراد پنجم وارد است، یعنی حرکت توسطیه به معنای امر بسیط دفعی‌الحدوث و مستمرالبقاء در عالم اعیان وجود ندارد و فقط انتزاع ذهن است؛ آنچه وجود دارد؛ حرکت قطعی است. (همان: ۹۳)

۶- وجود غیر قارّ حرکت قطعی

این مطلب جنبه توجیه کلام شیخ و ناظر به حرکت قطعی است. حرکت قطعی امر بسیط نیست، مرکب است. بحث در اجزاء آن است. آیا حرکت قطعی مرکب از اجزاء غیر قابل انقسام است یا مرکب از اجزاء قابل انقسام. اگر حرکت قطعی مرکب از اجزاء غیر قابل انقسام باشد، واقع در آنات است و اشکالاتی شبیه اشکالات جسم مرکب از اجزاء غیر منقسم و ایرادات مطلب پنجم پیش می‌آید. پس این حرکت باید مرکب از اجزاء منقسم باشد.

حال که حرکت قطعی مرکب از اجزاء است، اجزاء آن یا دفعتاً و هم‌زمان موجود می‌شوند یا تدریجاً اگر اجزاء هم‌زمان موجود شوند، دیگر حرکت نیست؛ چون امتداد حرکت غیر قارّ است. بنابراین، باید اجزاء آن یکی پس از دیگری

موجود و معدوم شوند. حال بحث در این است که وقتی یک جزء از حرکت موجود شد، این جزء امر منقسم است یا غیر منقسم یا غیر قابل انقسام؟ اگر غیر قابل انقسام باشد، خلاف فرض بالاست که گفته شد اجزاء قابل انقسامند؛ زیرا اگر آن جزء حرکت که موجود شده قابل انقسام نباشد، مجموع اجزاء هم غیر منقسم می‌شوند و لازم می‌آید حرکت قطعی، مرکب از اجزاء غیر قابل انقسام باشد. اگر جزء حرکت قابل انقسام باشد، لازم می‌آید جزء قبل و بعد داشته باشد و همه آن بالفعل موجود نباشد؛ به عبارت دیگر، اگر قسمت سابق و لاحق این جزء موجود نیست، خود جزء هم موجود نخواهد بود و آنچه را که فرض کردیم حاصل است، حاصل نیست؛ وقتی جزء حاصل نباشد، کل هم حاصل نخواهد بود. (ملاصدرا، ۳/۱۳۸۳: ۳۶)

پاسخ صدرالمتهلین به اشکال ششم: این جزء نحوه خاصی از وجود را که وجود جمعی است، ندارد و یک نحو وجود را به صورت سالبه جزئیه از آن سلب می‌کنیم و آن، نحوه وجود قار را ندارد و مطلق وجود را به نحو سالبه کلیه از آن سلب نمی‌کنیم؛ زیرا وجود منحصر در وجود قار نیست، بلکه وجود غیر قار دارای اجزاء قابل انقسام است که این اجزاء با هم جمع نمی‌شوند و یکی پس از دیگری است. هر کدام از این اجزاء وجود غیر قار حرکت بالقوه قابل انقسام به جزء سابق و لاحق است و انقسام آن‌ها تا بی‌نهایت ادامه دارد. (همان: ۳۶)

۷- نحوه وجود اجزاء سابق و لاحق حرکت قطعی

این مطلب نیز در تأیید قول ابن سیناست: حرکت قطعی، امری تدریجی است که وجود غیر قار دارد و هر جای آن را در نظر بگیریم، جزء سابق و لاحق دارد که یک حرکت متصل و ممتد را به وجود می‌آورند. منتهی این اتصال میان سابق

و لاحق از حرکت در واقع اتصال میان جزء موجود و جزء معدوم است و اتصال بین جزء موجود و جزء معدوم محال است. پس حرکت به این معنا نمی‌تواند تحقق داشته باشد. (همان: ۳۷)

پاسخ به اشکال هفتم: حرکت قطعی، وحدت و اتصال دارد و این اتصال میان جزء معدوم و جزء موجود نیست؛ زیرا هر کدام از این اجزاء در ظرف زمانی خودش موجود است، یعنی جزء سابق در زمان گذشته و جزء لاحق در آینده موجود است. اگر قرار باشد جزء در آن را تنها دارای وجود بدانیم، باید هر دو جزء سابق و لاحق را معدوم تلقی کنیم. حرکت به این معنا، وجودش آمیخته با عدم است و فعلیت آن مقارن با قوه است و جدای از هم نیستند؛ حدوث این حرکت عین زوال آن است و هر جزء حرکت، مستعد عدم جزء دیگر است، بلکه با نظر به هر جزء عدم جزء دیگر انتزاع می‌شود. پس حرکت خود از بین رفتن یک شیء بعد از شیء دیگر و حدوث شیء قبل از شیء دیگر است و این وجود حرکت قطعی نحوه‌ای از مطلق وجود است. (همان)

قول میرداماد درباره حرکت توسطیه و قطعی

میرداماد قائل است: حرکت توسطیه، یک امر بسیط شخصی است و در ظرف زمان واقع نمی‌شود، بلکه راسم زمان است، اما حرکت قطعی اجزائی دارد که هر جزئی در یک زمان واقع می‌شود. طبق مبنای میرداماد، ظرف وجود حرکت قطعی، ظرف زمان است. و ظرف وجود حرکت توسطیه، ظرف دهر. او برای هر کدام یک مقیاس در نظر می‌گیرد، مقیاس حرکت توسطیه، آن سیال است و مقیاس حرکت قطعی، زمان است. این که حرکت در مقداری از زمان طول می‌کشد، همان حرکت قطعی است و تدریجی‌الوجود است، اما حرکت توسطیه،

نه تدریجی الوجود و نه دفعی الوجود؛ زیرا وجودش در ظرف دهر است. منظور از حرکت توسطیه این است که مجموع اجزاء حرکت و کل آن، یک جا در نظر گرفته شود و این در صورتی است که ناظری که حرکت را ملاحظه می‌کند، فوق زمان باشد؛ زیرا اگر در ظرف زمان باشد، وجودش تدریجی است و نمی‌تواند همه اجزاء حرکتی را که در ظرف زمان تحقق پیدا می‌کند، یک جا در زمان درک کند. این ناظر، در هر لحظه یک جزء آن را درک می‌کند. پس در واقع حرکت توسطیه کل این حرکت است، کل سیر بین مبدأ و منتهی است و در ظرف زمان نیست، بلکه چیزی است که زمان را پدید می‌آورد، اگر کل زمان را در نظر بگیریم، ظرفش زمان نیست، بلکه دهر است. حرکتی که ما با آن سروکار داریم، حرکت قطعیه است.

میرداماد حرکت توسطیه را به عنوان یک امر حقیقی که ظرف آن دهر است، اثبات کرده است و علاوه بر آن حرکت قطعیه که ظرفش زمان است را اثبات می‌کند. حرکت قطعیه تدریجاً به وجود می‌آید، اما حرکت توسطیه بر کل مسافت منطبق است و تدریجی نیست و حرکت فلک که زمان را رسم می‌کند، حرکت توسطیه است و حرکت‌هایی که در جزئی از زمان حاصل می‌شود، حرکت قطعیه است. پس حرکت توسطیه راسم زمان است و حرکت قطعیه در ظرف زمان است.

نظر خاص علامه طباطبایی

علامه قائل است حرکت توسطیه و قطعیه هر دو وجود دارند و فرق بین آنها تفاوت بین دو اعتبار از شیء واحد است. شیء واحد، اگر به دو نحو اعتبار شود: یک نحوه اعتبار آن حرکت توسطیه و اعتبار دیگر، حرکت قطعیه است زمانی که

شیء متحرک، حرکت تدریجی می‌کند، حرکت قطعی محقق می‌شود. حرکت قطعی به اجزائی تقسیم می‌شود که یکی معدوم و دیگری موجود می‌شود و در حرکت ممتد در طی مسافت، اجزاء حادث و فانی می‌شوند. کشش اجزاء حرکت با امتداد زمان منطبق است و شیء در هر آن در یک حد از مسافت است، ولی در حرکت توسطیه، در این فرض است که مسافتی که متحرک طی می‌کند بدون تجزیه اجزاء، یک جا در نظر گرفته شود و مقدار زمان آن هم به تفکیک اجزاء لحاظ نشود و تمام مراتب حرکت به منزله امر واحدی در ذهن اعتبار شود که از ابتدا تا انتها تغییر مستمر دارد از این رو حرکت توسطیه امر بسیط است، البته بساطت آن اعتباری است؛ زیرا این اعتباری از یک شیء ممتد است که به لحاظ دیگری می‌توان برای آن اجزاء در نظر گرفت. (طباطبایی، ۱۳۸۶)

اجزاء حرکت قطعی قابل تجزیه هستند، حادث و فانی می‌شوند و تحقق حرکت تدریجی است، اما در حرکت توسطیه، همان زمان که حرکت و اجزاء اولیه آن حادث می‌شوند، کل حرکت حادث شده و استمرار دارد، مانند این که می‌گوییم فلان حرکت دو ساعت طول کشید و اجزاء آن را به طور کامل یک جا در نظر می‌گیریم. بنابراین، حرکت که امری ممتد و دارای وجود خارجی است، به اعتبار تجزیه اجزاء، حرکت قطعی و به لحاظ اجزاء غیر قابل تجزیه، حرکت توسطیه است. (همان)

نظر استاد مطهری درباره قول علامه طباطبایی

آنچه علامه به نام حرکت توسطیه ذکر می‌کند و آن را اعتبار دیگری از حرکت می‌داند، با آنچه مشهور آن را حرکت توسطیه می‌دانند، متفاوت است. قوم، حرکت توسطیه را امری بسیط و فاقد کشش می‌دانند که در خارج محقق است و

راسم حرکت قطعیه در ذهن است. حرکت توسطیه، بساطت حقیقی دارد و ممتد نیست که بتواند به اعتبار دیگری دارای اجزاء باشد. از دید علامه، دو معنای حرکت، امر واحد خارجی است که دو اعتبار از آن می‌گیریم و هر کدام از اعتبارها را که لحاظ می‌کنیم، در خارج محقق است، اما در کلام قوم، حرکت توسطیه بسیط و فاقد کشش است و اگر حرکت توسطیه را امری خارجی می‌دانستند، برای حرکت قطعیه تحقق ذهنی قائل هستند، چنان که حکیم سبزواری حرکت توسطیه را راسم حرکت قطعیه در ذهن می‌داند، ولی اگر حرکت توسطیه را ذهنی می‌شمردند، در این صورت آنچه از حرکت در خارج وجود تحقق دارد، امر ممتد و کشش داری است که وجود آن تدریجی است و آن را حرکت قطعیه می‌گفتند. البته قول صدرالمتألهین دربارهٔ تحقق هر دو معنا در خارج با کلام علامه تفاوت دارد. از دید استاد مطهری، دیدگاه علامه، جدید و خوب است، ولی در معنای حرکت توسطیه با قوم اختلاف دارد و بنابر تعریف قوم از حرکت توسطیه نمی‌توان با اعتباری که علامه قائل است، وجود هر دو را خارجی تلقی کرد. (مطهری، ۱۳۸۸/۱۱: ۷-۹۶)

نتیجه‌گیری

دربارهٔ اصل وجود حرکت بین حکمای مشاء، اشراق و متعالیه اختلافی نیست، هر چند دربارهٔ دلیل آن اختلافاتی وجود دارد. دربارهٔ نحوهٔ وجود حرکت، اختلاف‌ها و استدلال‌های فراوانی وجود دارد.

حکمای مشاء وجود حرکت را به صورت حرکت توسطیه قبول دارند. صدرالمتألهین هر دو معنای حرکت، یعنی حرکت قطعیه و توسطیه را موجود می‌داند. حکیم سبزواری نظیر حکمای مشاء حرکت قطعیه را رد می‌کند. میرداماد

و علامه طباطبایی نیز حرکت به هر دو معنا را می‌پذیرند. شهید مطهری اصل وجود حرکت را بدیهی می‌داند، اما اشکالاتی را که صدرالمتألهین در نفی حرکت توسطیه بیان کرده است، تقریر می‌کند و استدلال‌هایی را که صدرالمتألهین برای دفع این اشکالات بیان می‌کند، ناتمام می‌خواند.

معنایی که میرداماد درباره حرکت توسطیه می‌گوید، با معانی مورد نظر صدرالمتألهین تفاوت دارد. شهید مطهری بیان علامه طباطبایی از حرکت توسطیه را می‌پذیرد، لکن به نظر ایشان، معنایی که علامه طباطبایی از حرکت توسطیه دارد، غیر از معنایی است که صدرالمتألهین در نظر دارد.



منابع

- ابن سینا، ۱۴۰۵ ق، *الشفاء طبيعيات*، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- _____، ۱۳۶۴، *النجاة من الغرق في بحر الضلالات*، تهران، دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۳، *سرچشمه اندیشه (مجموعه مقالات و مقدمات فلسفی)*، قم، مرکز نشر اسراء.
- رازی، فخرالدین، ۱۴۱۰ ق، *المباحث المشرقیة*، بیروت، دار الكتاب العربی.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۹۶، *مجموعه مصنفات*، «تصحیح هانری کربن»، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۲، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، «پاورقی مرتضی مطهری»، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۶، *نهایة الحکمه «شرح علی شیروانی»*، قم، بوستان کتاب.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۸۸، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، تهران و قم، سمت و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی:.
- مرزبان؛ بهمنیار بن، ۱۳۷۵، *التحصیل*، «تصحیح مرتضی مطهری»، تهران، دانشگاه تهران.
- مصباح، محمد تقی، ۱۳۸۷، *آموزش فلسفه*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- _____، ۱۴۰۵ ق، *تعلیقة علی نهایة الحکمة*، قم، چاپ اول، موسسه فی طرق الحق.
- ملکشاهی، حسن، ۱۳۸۸، *حرکت و استیقای اقسام آن*، تهران، سروش.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *درس‌های اسفار*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۴، *مقالات فلسفی*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۸، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- ملاصدرا (صدرا الدین محمد ابراهیم شیرازی)، ۱۳۸۳، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة*

الاربعه، تهران، شركة دارالمعارف الاسلاميه.

— — — — —، ۱۳۸۶، الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، «با حواشی ملا هادی سبزواری

و تحقیق سید جلال الدین آشتیانی»، قم، بوستان کتاب.

